

بررسی انتقادی روش‌های حل معضلات اخلاقی

محمدحسن سموعی / دانشجوی کارشناسی ارشد تربیت مربی اخلاق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع

Abosajjad1398@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۲ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

چکیده

«اخلاق کاربردی» به شاخه‌ای از علوم اخلاقی اطلاق می‌شود که حل معضلات اخلاقی را برعهده دارد. اندیشمندان اخلاقی برای حل معضلات اخلاقی، روش‌های گوناگونی در پیش گرفته‌اند. مهم‌ترین این روش‌ها عبارتند از: قیاس، تمثیل و موازنه متأملانه. هریک از این سه روش ویژگی‌های خاصی دارد و نتایج خاصی را دنبال می‌کند. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد انتقادی هریک از روش‌های سه‌گانه تبیین می‌شود. این روش‌ها در کنار نقاط قوتی که دارند، هرکدام دارای نقاط ضعفی هستند که اخلاق کاربردی را در صدور رأی نسبت به معضلات اخلاقی به چالش می‌کشند و در نهایت، لزوم کشف و ارائه یک روش متقن و سازگار با مبانی اسلامی را خاطر نشان می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق کاربردی، معضل اخلاقی، روش، روش‌شناسی، قیاس، تمثیل، موازنه متأملانه.

یکی از مبانی مهم و تأثیرگذار در حل مسائل هر علم، «روش‌شناسی» آن علم است. همان‌گونه که به‌کارگیری مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، معناشناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی تأثیر بسزایی در حل مسائل علوم انسانی دارد و مسیر و چارچوب بحث را مشخص می‌کند، روش‌شناسی نیز از مباحث مهمی است که از درون مبانی دیگر کشف می‌گردد و مسیر کلی بحث در علم مزبور را مشخص می‌کند.

هرچند تقسیم‌بندی مشهوری در باب روش وجود دارد که به حسب استقراء، روش بحث در هر علمی را به عقلی، نقلی، تجربی و شهودی تقسیم می‌کند، اما اکتفا به این مقدار از روش‌شناسی نه تنها مشکلات جزئی‌تر در کشف مسائل یک علم را حل نمی‌کند، بلکه گاهی موجب مغالطه و خلط مباحث می‌گردد و پس از طرح و تنقیح محل نزاع، مشخص می‌گردد که دو طرف طبق روش‌های مختلفی به نتایج متفاوت دست پیدا کرده‌اند.

اخلاق کاربردی - همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد - عبارت است از: کاربردی مبانی و معیارهای ارزش‌داوری اخلاقی در حوزه یا مسئله‌ای خاص از مسائل ناظر به صفات یا رفتارهای اختیاری انسان (شریفی و دیگران، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۱). اهمیت روش و روش‌شناسی در چنین علمی که اساساً نتیجه علوم پیشینی است (یعنی: قرار است براساس مبانی ارزش‌شناختی نسبت به موضوعات گوناگون و در حوزه‌های متفاوت، رأی اخلاقی صادر کند) بیش از علمی است که در نهایت به کشف واقعیات می‌پردازند؛ زیرا هرچند کشف هر واقعیت دارای روشی است، اما تطبیق مسائل ارزشی که خود براساس روش یا روش‌هایی استخراج و اثبات شده، بر روی موارد جزئی و حوزه‌های خاص وابستگی بیشتری به درستی یا نادرستی روش آن تطبیق یا کاربردی دارد. این امر اهمیت روش‌شناسی در شاخه‌هایی مانند اخلاق کاربردی را بیش از پیش نمایان می‌کند.

یکی از جهاتی که بحث از روش را در اخلاق کاربردی پررنگ‌تر می‌نمایاند این است که اساس این شاخه از علم اخلاق برای پاسخ‌گویی به مسائل بغرنج و چالشی بنا شده و اگر در باب روش‌شناسی به روش درست و صحیح و قابل اعتمادی اتکا نشود، در نهایت این شاخه نه تنها باری از دوش علم اخلاق برنمی‌دارد، بلکه مشکلی بر مشکلاتش - که تحیر در رسیدن به پاسخ اخلاقی است - خواهد افزود. حال سؤال این است که دقیقاً مشکل از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا می‌توان حل نشدن معضلات اخلاق کاربردی را از قصور و ناتمامی روش حل مسائل آن دانست؟ مانع یا موانعی که منتقدان هر روش نسبت به آن روش ادعا کرده‌اند، صحیح است یا خیر؟

این نوشته بر آن است پس از معناشناسی مفاهیم اخلاق کاربردی، روش و روش‌شناسی، مهم‌ترین روش‌های حل مسائل اخلاق کاربردی (قیاس، تمثیل و موازنه متأملانه) را تبیین نماید و نقاط قوت و وضعی را که در مسیر کشف

حکم اخلاقی در هریک از این روش‌ها به چشم می‌خورد، به مخاطب خود گوشزد کند. برای فهم بهتر هر روش و منصفانه بودن و جامعیت علمی نقدها، سعی شده آن روش بر یکی از مکاتب شناخته‌شده اخلاقی تطبیق گردد.

۱. تبیین مفاهیم کاربردی

الف. «اخلاق کاربردی»

ماهیت اخلاق کاربردی در بین صاحب‌نظران محل اختلاف است و تعریف‌های متعددی از آن شده است. برخی این تشبیه در تعریف را با دوگانه‌سازی تعاریف عام و تعاریف خاص نشان داده‌اند.

یکی از تعاریف خاص این است که اخلاق کاربردی «کاربرد نظریه‌های اخلاقی کلی در مسائل اخلاقی با بی‌طرفی در حل این مسائل» است.

یکی از تعاریف عام عبارت است از: هرگونه کاربردی‌ترین روش‌های فلسفی برای سنجش تصمیمات عملی اخلاقی و مواجهه با مسائل، رفتارها و سیاست‌های اخلاقی در حرفه‌ها، فناوری، حکومت و مانند آن (بیچامپ، ۲۰۰۷، ص ۳۸-۳۹).

یکی از تعاریف جامع از اخلاق کاربردی عبارت است از: «کاربست مبانی و معیارهای ارزش داور اخلاقی در حوزه یا مسئله‌ای خاص از مسائل ناظر به صفات یا رفتارهای اختیاری انسان» (شریفی و دیگران، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۱).

به نظر می‌رسد نقطه مشترکی که در تمام تعاریف اخلاق کاربردی وجود دارد این است که موضوع اخلاق کاربردی عمدتاً معضلات، چالش‌ها و مشکلات اخلاقی است و دانشمندان و فیلسوفان اخلاق بر آن شدند که روش یا روش‌هایی برای حل این مسائل و معضلات بیابند. تاکنون روش‌های متعددی از سوی اندیشمندان گوناگون برای حل معضلات اخلاقی به کار گرفته شده که پژوهش حاضر در پی تبیین و بررسی انتقادی آنهاست.

ب. «معضل اخلاقی»

یک مسئله ممکن است از جهات گوناگون قابل اتصاف به احکام متفاوت و گاه متناقضی باشد. بدین‌رو، گاهی استنباط حکم اخلاقی نهایی با دشواری خاصی روبه‌روست و معمولاً شیوه استنباط حکم نهایی این نوع مسائل و حل چالش‌های علمی مربوط به آن محل اختلاف است. این نوع از مسائل را می‌توان «معضل اخلاقی» نامید. برخی نیز مراد از «معضل اخلاقی» (problem, complex) را همان مسئله یا موضوع اخلاقی دانسته‌اند که در رابطه با چگونگی به‌دست آوردن حکم، اختلاف شده است (بکر، ۲۰۰۱، ص ۸۰).

در علم فقه، اصطلاح «تزاحم» به همین مسئله‌های دوجهی اطلاق می‌گردد. تزاحم فقهی عبارت است از: تنافی دو حکم لازم‌الاجرا و دارای ملاک در مقام امتثال، به سبب عدم توانایی مکلف برای انجام هر دو در زمان واحد (محمدی پیرو، ۱۳۹۶، ص ۱۳۳).

«تزاحم» با «تعارض» - که آن هم از اصطلاحات فقه است - تفاوت دارد. «تعارض» به معنای تناقض دو دلیلی است که بیان‌کننده حکم شرعی هستند و این‌گونه نیست که در تعارض لزوماً با یک مسئله چندوجهی در مقام امتثال مواجه شویم. در اصطلاح، تعارض مربوط به جعل و انشا و دلیل است، نه امتثال (همان، ص ۱۲۹). اگر مراد از «معضل اخلاقی» هر مسئله‌ای باشد که در چگونگی به‌دست آوردن حکمش اختلاف می‌شود، روشن است که موارد تزاحم قطعاً از مصادیق معضل اخلاقی است؛ زیرا یکی از علل اختلاف همین چندوجهی بودن یک مسئله است.

ج. «روش»

«روش» در لغت به معنای طرز، طریقه، قاعده و قانون، راه، هنجار، شیوه، اسلوب، وتیره، نسق، منوال، سبک، طریق، گونه، سنت، نمط، رسم و آیین و نهج آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل واژه «روش»).

در اصطلاح، روش یک راه است؛ شیوه‌ای برای دستیابی معرفت. هر شاخه‌ای از معرفت روشی را به‌عنوان پیش‌فرض قرار می‌دهد و از شیوه‌هایی مشخص و معین استفاده می‌شود (پربهاکاران، ۱۳۹۷، ص ۳۷).

«روش پژوهش» یعنی: فنونی که برای گردآوری یا بررسی و تحلیل مطالب گردآوری‌شده به کار می‌روند (محمدپور، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۱۲۷).

«روش‌شناسی» علمی تعریف شده است که در آن به همه شیوه‌ها و فنونی می‌اندیشیم که از طریق آنها اعتبار دانش گذشته تأمین می‌شود و تحقق دانش جدید امکان‌پذیر می‌گردد. روش‌شناسی شامل شیوه‌ها و فنونی است که برای گسترش دادن معرفت و شفاف‌سازی و توجیه آنچه پیش‌تر و نیز هم‌اکنون می‌دانیم، به ما کمک می‌کنند و در فهم چیزهایی که هنوز برایمان ناشناخته و مجهول است به ما یاری می‌رسانند (پربهاکاران، ۱۳۹۷، ص ۷).

۲. روش‌های حل معضلات اخلاقی

روش‌های حل مسائل اخلاق کاربردی با توجه به نوع و نحوه به‌کارگیری مقدمات با یکدیگر متفاوتند. مهم‌ترین این روش‌ها در اخلاق کاربردی عبارتند از: قیاس، تمثیل و موازنه متاملانه.

روش اول. روش قیاس

«قیاس» در لغت به معنای اندازه گرفتن، دو چیز را با هم سنجیدن، تخمین، حدس و مانند آن است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۴، ذیل واژه «روش»).

«قیاس» (Deduction) در اصطلاح علم منطق، به معنای گفتاری است که در آن سخنانی وجود دارد که اگر آن سخنان پذیرفته گردد، گفتار دیگری لازم می‌آید (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۶۰؛ همو، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۰). روش قیاس دارای نام‌های دیگری مانند «اصول‌گرایی» و «بالا به پایین» (Top-Down) و به معنای «استدلال چینی» و «تطبیق قاعده کلی بر موارد جزئی» است (اسلامی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۲۸؛ خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۳۱).

براساس این روش، مسائل اخلاق کاربردی از طریق تطبیق قاعده عام بر موضوع یا مسئله خاص حل و فصل می‌شود. در باب پیدایش این روش می‌توان گفت: چون ابتدا فلاسفه رسالت حل مسائل اخلاقی را بر عهده گرفتند، بدیهی است همان روش تفلسف برای حل مسائل فلسفی را در علم اخلاق هم بیاورند و ردپای این نکته را می‌توان در سیر تطور واژه «فلسفه» مشاهده نمود. زمانی «تدبیر منزل» و «سیاست مدن» هم ذیل فلسفه مطرح می‌گشت و یکی از دغدغه‌های فیلسوفان حل مشکلات عملی انسان در سراسر زندگی‌اش بود.

در روش قیاس برای حل مسائل و معضلات اخلاقی باید از کلی به جزئی یا از بالا به پایین سیر نمود؛ به این معنا که باید قواعد کلی (از جمله هنجارها و اصول کلی) را بر موارد جزئی تطبیق نمود و به این وسیله حکم اخلاقی مورد جزئی را از قواعد کلی استنتاج کرد (بیجامپ، ۲۰۰۷، ص ۸۷). در روش سنتی چالش‌ها و موضوعات اخلاق کاربردی با اصول موجود در علم اخلاق تطبیق داده می‌شوند و حکمشان مشخص می‌گردد.

برای مثال، در مسئله «قتل ترحمی»، قائلان به این روش می‌گویند: برای رسیدن به پاسخ باید به دنبال قاعده عامی باشیم که قتل ترحمی مصداقی از آن باشد. بنابراین اگر این مسئله را با قاعده کلی قبیح بودن قتل نفس محترمه بسنجیم، فارغ از اینکه چه قواعد دیگری می‌توانند این مسئله را دربر بگیرند، می‌بینیم که این مسئله هم چون قتل نفس محترمه است، مصداقی از قاعده قبیح بودن قتل نفس محترمه به‌شمار می‌رود. در نتیجه قتل ترحمی نیز توسط پزشک قبیح است و روش مزبور^۱ این‌گونه یک مسئله یا معضل اخلاق کاربردی را حل می‌کند و رأی اخلاقی مسئله صادر می‌گردد. شکل منطقی این قیاس به این شکل است:

الف. «قتل نفس محترمه» دارای ارزش اخلاقی منفی است (قانون).

ب. «قتل ترحمی» مصداقی از «الف» است (مصداق).

پس «ب» دارای ارزش اخلاقی منفی است (نتیجه اخلاق کاربردی).

با توجه به اینکه قواعدی که برای حل مسائل و معضلات اخلاقی استفاده می‌شوند، می‌توانند منشأهای متفاوتی داشته باشند (عقلی یا نقلی)، اینکه چه قاعده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد بسته به دیدگاه مکاتب مختلف، متفاوت است.

مکتب اخلاقی ایمانوئل کانت یکی از مکاتبی است که از این روش استفاده می‌کند و در حل مسائل و معضلات اخلاقی، قواعدی را به کار می‌گیرد که دارای منشأ عقلانی هستند. کانت معتقد است: فقط یک بایسته وجود دارد و آن «امر مطلق» است که مطابق با یکی از تقاریر آن، انسان تنها باید بر پایه آیینی رفتار کند که بخواهد قانونی عام باشد. عام بودن یک قانون منوط به این است که تناقض و تنافی با طبیعت نداشته باشد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۶۰).

وی این قاعده «امر مطلق» را در کتابش بر روی برخی موضوعات تطبیق داده است؛ مثلاً اینکه آیا خود را دوست داشتن می‌تواند یک قانون عام در طبیعت باشد یا خیر؟ برای حل این مسئله، شخصی را مثال می‌زند که می‌خواهد وام بگیرد و برای وام گرفتن باید قول دهد که می‌تواند آن را به تدریج برگرداند، درحالی که می‌داند نمی‌تواند چنین کند. آیا چنین شخصی می‌تواند برای حل مشکل خود و به خاطر اینکه خودش را دوست دارد، چنین قولی بدهد؟ پاسخ این است که نمی‌تواند؛ زیرا اگر قرار باشد به‌طور عام خویشتن دوستی موجب قول دادن کاذب بشود دیگر فعل قول دادن به ریشخند گرفته می‌شود و کسی به قول دیگری اعتماد نخواهد کرد (همان، ص ۶۲-۶۳). به‌طور کلی روش کشف حکم لزوم اخلاقی از منظر کانت را می‌توان در استدلال ذیل نشان داد:

الف. «مطابقت با امر مطلق» وظیفه فاعل اخلاقی است (قانون).

ب. «راستگویی / اجتناب از وعده دروغ» مصداقی از «الف» است (مصداق).

پس «ب» وظیفه است (حکم اخلاقی).

در برابر «وظیفه‌گرایی عقل‌گرا» که کانت نماینده آن است، «وظیفه‌گرایی نقل‌گرا» قرار دارد. مکتب اخلاقی اشاعره به نام مکتب «امر الهی» یکی از مکاتب وظیفه‌گرایی نقل‌گراست. اشاعره منشأ ثبوتی اصول و قواعد اخلاقی را دستورات خداوند می‌دانند و معتقدند: روش صدور حکم برای هر معضل اخلاقی استناد به اوامر خداوند متعال است. آنها بر این باورند که اساساً غیر از حکم شارع و اصل و قاعده‌ای که شارع در اختیار ما قرار می‌دهد، واقعیتی برای گزاره‌های اخلاقی و احکام اخلاقی وجود ندارد و تنها راهی که انسان می‌تواند از آن طریق حکم اخلاقی چالش یا معضل اخلاقی را بفهمد رجوع به دستورات خداوند متعال است (اشعری، بی‌تا، ص ۱۱۴).

مثلاً اینکه آیا دروغ گفتن کار خوبی است یا نه و آیا حکمی که دارد همیشگی است یا در جایگاه‌های گوناگون متفاوت است، همه بستگی به دستور خداوند دارد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، روش اشاعره برای حل معضلات و مسائل اخلاقی، روش قیاسی و از بالا به پایین است. استدلالی که از کلمات اشاعره برای حل هر مسئله‌ای از مسائل ارزش اخلاقی برمی‌آید به شرح ذیل است:

الف. «متعلق امر / نهی الهی» حسن / قبیح است (قانون).

ب. «دروغ گفتن / راست گفتن» مصداقی از «الف» است (مصداق).

پس «ب» حسن / قبیح است (نتیجه اخلاقی کاربردی).

بررسی روش قیاسی

پس از بیان نکاتی درباره پیشینه و چیستی روش قیاسی، در ادامه نقاط قوت و ضعفی که درباره این روش مطرح شده یا قابل طرح است بررسی می‌شود:

الف. نقاط مثبت

۱. روش قیاسی می‌تواند با مبنای سازگار باشد. تأکید بر مبانی، اصول و قواعد کلی در استنباط احکام جزئی اخلاقی در صورتی که براساس مبانی درستی استوار شود، می‌تواند گامی محکم و مطمئن به‌شمار آید و به ثبات و اطلاق اخلاقی بینجامد.

۲. قیاس در میان سه شکل استدلال (قیاس، تمثیل، استقراء) که در منطق از آنها بحث می‌شود، بالاترین میزان اعتبار را دارد. قیاس منطقی دارای چهار شکل است. معتبرترین آنها که شکل اول است، صورتی است از یک گزاره بدیهی و دارای اعتبار کامل معرفت‌شناختی (ابن‌سینا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۰؛ مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۹۰).

ب. نقاط منفی

۱. اولین اشکال روش قیاس این است که بین عمل و نظریه شکاف وجود دارد. برای مثال، درباره سقط جنین نمی‌توان به صرف استناد به نادرستی قتل به نادرستی سقط جنین حکم داد، بلکه باید شرایط مادر، جنین، ماهیت انسان و امور دیگری را نیز لحاظ کرد. به‌طور کلی به نظر می‌رسد روش قیاسی از جهات گوناگون یک موضوع غافل است و به صرف تطبیق یک قاعده و قانون بر مسئله جزئی، حکم اخلاقی صادر می‌کند (خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۳۳-۳۴)، مگر اینکه در روش قیاسی به حیثیات گوناگون موضوع و شرایط متفاوت آن توجه شود که در این صورت موجه‌تر خواهد شد.

۲. دومین اشکال مربوط به آن قواعدی است که در روش قیاس مورد استفاده قرار می‌گیرد. خود آن اصل یا قاعده‌ای که در حل مسئله از آن استفاده شده، به چه دلیلی معتبر است؟ مهم‌تر اینکه گاهی برخی از اصول با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند و - به اصطلاح - تراحم رخ می‌دهد. در این صورت چرا یکی از دو اصل را بر دیگری ترجیح می‌دهند؟ از این اشکال تعبیر شده است به پایان‌ناپذیری توجیهات عقلانی که در ارتباط با برتری یکی از اصول یا معیارهای اخلاقی ارائه شده است (خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۳۴). این پرسش‌ها در برابر روش قیاسی قابل طرح است و پاسخ آنها از یک مبنا به مبنای دیگر ممکن است متفاوت باشد.

فرض کنید شخصی که سکاندار قطاری است، بر روی دره‌ای ناگهان متوجه می‌شود که در مسیر قطار چند کارگر مشغول ترمیم تونل هستند و جانشان در خطر است و تنها ریل فرعی هم نیمه‌ساخته است و اگر قطار را به آن سمت هدایت کند، قطار از مسیر خارج می‌گردد و سقوط می‌کند و این در حالی است که بار قطار کمک‌های غذایی و پوشاک برای کسانی است که در روستایی دورافتاده، دچار سوانح طبیعی شده‌اند و اگر این کمک‌ها به آنها نرسد، می‌میرند. این سکاندار باید کدام قاعده را ترجیح بدهد؟ آیا به فکر نجات جان چند کارگری باشد که دارند به او و امثال او خدمت می‌کنند یا ضرورت یاری رساندن و از مرگ رهایی بخشیدن کسانی که در دوردست‌ها تمام امیدشان رسیدن قطار او و کمک‌هایی است که در آن وجود دارد؟

به نظر می‌رسد دو نکته‌ای که در باب نقاط منفی روش قیاس نقل شد، لزوماً بر این روش وارد نیست؛ به این معنا که بهره‌گیری از این روش می‌تواند در دیدگاه‌هایی که مبتنی بر مبنای متقن است، کارساز باشد. روش قیاس بین نظریه و عمل شکاف ایجاد نمی‌کند؛ زیرا یکی از مقدمات قیاس که در اصطلاح منطقی «صغرا» نامیده می‌شود، کارش تطبیق موارد جزئی بر قواعد و نظریه‌هاست و می‌توان گفت: شکاف بین نظریه و عمل را از بین می‌برد. گاهی هم که مسئله چندوجهی و مصداق دو یا چند قاعده متعارض است، از طریق روش‌هایی می‌توان از بین قواعد سنجش برقرار کرد و یکی را برگزید. البته اینکه مکاتب اخلاقی دارای روش قیاسی در صغریات قیاس‌هایشان به اطراف و جوانب مسئله توجه نداشته‌اند و نظریه‌ها و قواعد را به درستی تطبیق نکرده‌اند، بحث دیگری است که گاهی در آثار اخلاقی مشاهده می‌گردد.

همچنین بود و نبود قواعد بالادستی و در نهایت، ابتنا و عدم ابتنای قواعد اخلاقی بر اصول کلی بدیهی، ربطی به روش قیاس ندارد و به مبنای معرفت‌شناختی گزاره‌های اخلاقی مربوط می‌گردد. بنابراین نقطه منفی دوم نیز نقطه منفی قیاس به مثابه یک روش نیست، بلکه باید گفت: برخی از کسانی که از روش قیاس استفاده کرده‌اند در موقعیت‌های متزاحم یا - به اصطلاح - معضلات اخلاقی، چون مبنای واقعی برای قواعد اخلاقی خود نداشته‌اند، دست به توجیهات عقلانی زده‌اند، و این یک اشکال به صاحبان این روش است، نه خود این روش.

توضیح آنکه اگر مکاتب وظیفه‌گرا مانند مکتب اخلاقی کانت را که از روش قیاس استفاده می‌کنند در نظر بگیریم، در استدلالات اخلاقی برای هنگام تزاحم اخلاقی - از این نظر که قواعد بالادستی ندارند - به مشکل برمی‌خورند؛ اما این مشکل را نمی‌توان متوجه روش قیاس دانست، بلکه این ناتوانی در حل تزاحم به سبب مبنای این مکاتب است که اساساً وظیفه‌گرا هستند و در هنگام تزاحم، معیاری برای ترجیح یک قاعده بر قاعده دیگر ندارند.

اما برخی مکاتب اخلاقی غایت‌گرا همچون مکتب اخلاقی اسلام با اینکه از روش قیاس استفاده می‌کنند، دچار چنین اشکالی نمی‌شوند و هنگام تزاحم اخلاقی، با روش عقلی تزاحم اولیه را حل می‌کنند.

بنابراین می‌توان گفت: اشکال عدم ارائه راه‌حل برای رفع تراجم و همچنین پایان‌ناپذیری توجیهات عقلانی در ترجیح یک قاعده بر قاعده‌ای دیگر، مربوط به روش قیاس نیست، بلکه به مبنای شکل‌گیری قیاس مرتبط است.

روش دوم. روش تمثیل

«تمثیل» در لغت به معنای مثل آوردن، تشبیه کردن چیزی را به چیزی، نگاشتن پیکر و نمودن پیکر چیزی (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۴، ذیل واژه «تمثیل»)، همچنین حدیث یا داستانی را به‌عنوان مثل بیان کردن است (عمید، ۱۳۸۰، ص ۴۱۹).

«تمثیل یا مثال» (Likeness یا Similitude) در اصطلاح علم منطق عبارت است از: حکم کردن بر چیزی به خاطر اینکه مانند این حکم را داراست (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۶۰). ابن‌سینا در کتاب *الاشارات و التنبیها* می‌نویسد: «تمثیل» همان است که در زمان ما «قیاس» خوانده می‌شود و سپس آن را تعریف می‌کند به اینکه به خاطر وجود حکمی در شبیه چیزی، آن حکم را به مشبّه نسبت بدهیم (ابن‌سینا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶۸).

روش «تمثیل» نام‌های دیگری مانند «قرینه‌گرایی»، «استدلال مبتنی بر مورد» و روش «پایین به بالا» (Bottom-Up models) نیز دارد و به معنای سرایت دادن حکم یک مورد یا مسئله بر موارد مشابه آن است (اسلامی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۳۰؛ خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۳۱).

برخی از محققان به جای تمرکز بر قواعد اخلاقی برای حل مسائل و معضلات اخلاقی، بر تصمیمات جزئی عملی انسان در موارد خاص و جزئی تأکید کرده‌اند. به عقیده ایشان حتی قواعد اخلاقی نیز با توجه به تصمیمات انسان در موقعیت‌ها و شرایط خاص به دست می‌آیند و نباید قواعد اخلاقی را از تاریخ، شرایط و تجارب انسانی جدا کرد. بنابراین از ابتدا قاعده خاصی وجود ندارد تا وظیفه انسان در شرایط خاص را تعیین کند. فهم متعارف در شرایط خاص به انسان کمک می‌کند تا وظیفه خود را تشخیص دهد و در شرایط مشابه نیز آن را به کار گیرد. تنها در این صورت است که می‌توان به حکم و اصل کلی دست یافت. (بیچامپ، ۲۰۰۷، ص ۸۷).

با گسترده شدن علوم و پیچیده‌تر شدن زندگی انسان و طرح سؤالات جدیدی که در زندگی او به وجود آمد، هر حرفه و صنفی چارچوب‌ها و موضوع‌شناسی مخصوص خود را پیدا کرد و نگاه فلسفی را برای حل مشکل درونی خود ناکافی انگاشت.

برای مثال، کسانی که در مباحث جدیدی مثل سایبر و یا آموزش مجازی تخصص پیدا کرده‌اند شخصی را که کاملاً بر قواعد فلسفی و اخلاقی مسلط باشد برای صدور حکم اخلاقی مربوط به رشته خودشان شایسته نمی‌بینند و می‌گویند: قواعد اخلاقی برای چنین مواردی شمول ندارد و تنها راه کشف حکم اخلاقی طریقه کشف حکم مماثل آن مسئله است.

مکاتب «عمل‌نگر» مکاتبی هستند که چنین روشی را برای قضاوت مسائل اخلاقی به کار می‌برند. این مکاتب می‌گویند: احکام^۵ جزئی اساسی‌اند و هر قاعده کلی باید از آنها اخذ شود. روش تعیین آنچه صواب است، آگاهی از واقعیت‌های مبتلابه و حکم کردن درباره کاری است که باید انجام داد (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۶۲).

این مکاتب عمل‌نگر برای آگاهی از این واقعیت، به مکاتب گوناگونی تقسیم شده‌اند. یکی از این مکاتب «اخلاق وضعیت» است که توسط جوزف فلچر نام‌گذاری شد (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۸۸). در «اخلاق وضعیت» دو مبنا در عرض یکدیگر وجود دارد: یک مبنای فلسفی که در نهایت به مکتب «انگزیستانسیالیسم» می‌انجامد، و یک مبنای دینی که مکتب «اخلاق وضعیت» را در مسیحیت و برخی ادیان شرقی مطرح ساخته است (بکر، ۲۰۰۱، ص ۱۵۸۶-۱۵۸۷). منشأ این مکتب را می‌توان در مسیحیت کلاسیک و حرف‌های آگوستین قدیس جست‌وجو کرد. همچنین در برخی ادیان دیگر مانند بودا و هندو نیز رد پای از «اخلاق وضعیت» مشاهده می‌شود. در «اخلاق وضعیت» دو رویکرد دینی و سکولار برجسته است (حسینی، ۱۳۸۷).

علی‌رغم تقریرهای مختلفی که از «اخلاق وضعیت» وجود دارد، یک نقطه مشترک در تمام تقریرها این است که این موقعیت‌ها هستند که نشان می‌دهند در هر نقطه‌ای چه کاری باید انجام داد و نمی‌توان قاعده‌ای کلی تعریف کرد و براساس آن به عمل پرداخت. آنان اساساً منکر وجود یک نظام اخلاقی متشکل از قواعد اخلاقی هستند و اخلاق را محصول تلاش برای اختراع حکم مناسب و متکی بر فرد می‌دانند (همان). از این روش به «وضعیت‌گرایی» (situationalism) و «اباحیگری» (antinomianism) تعبیر شده است (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۱۳۰).

اگر مسائل معروف اخلاق کاربردی مانند قتل ترحمی یا سقط جنین را از قائلان به «اخلاق وضعیت» بپرسیم، تنها روشی که از طریق آن می‌توانند حکم اخلاقی آن موقعیت را به‌دست آورند این است که به موقعیت‌های مشابه آن مراجعه کنند و حکم آن موقعیت‌ها را در این موقعیت مشابه هم جاری سازند که همان روش «تمثیل» است.

بررسی روش تمثیل

این روش نیز مانند روش قیاس، دارای نقاط مثبت و منفی متعددی است:

الف. نقاط مثبت

روش تمثیل با تکیه بر توصیف بسیار از مسئله و شرایط و جوانب آن، استدلال می‌کند و به حکم اخلاقی می‌رسد. در نتیجه، نقطه قوت این روش توصیف‌گرایی و توجه به جوانب و شرایط مسئله است (اسلامی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۳۰).

ب. نقاط منفی

۱. ممکن است آنچه به عنوان وجه تشابه بین دو موقعیت خاص در نظر گرفته شده هیچ نوع رابطه علی با حکمی که برای موقعیت اول صدورش مفروض است، نداشته باشد. تطبیق این روش چنین است که - مثلاً - در بحث قتل ترحمی کسی بگوید: قتل ترحمی از لحاظ اخلاقی خوب است؛ زیرا به صورت کلی اگر کسی از دیگری درخواست کمک کند در صورتی که آن درخواست در توان او باشد، از لحاظ اخلاقی این کمک کردن یا ترحم کردن پسندیده است. در مسئله قتل ترحمی هم از این نظر که درخواست‌کننده کمک و کسی که آن کمک در توان اوست، وجود دارند. پس فعل قتل ترحمی هم توسط یک پزشک دارای ارزش اخلاق مثبت است.

در پاسخ به چنین استدلالی می‌توان گفت: درست است که شباهت یا شباهت‌هایی بین سؤال (قتل ترحمی) و فرضی که در استدلال مستدل آمده وجود دارد، لیکن چه‌بسا همان نقطه افتراق (اینکه آنچه درخواست شده قتل باشد یا چیزی دیگر) علت ذکر حکم اخلاقی متغایر در خصوص سؤال باشد.

۲. این شیوه هیچ معیاری ارائه نکرده است که از طریق آن بتوان مانع ورود موارد نامرتب‌گردید و یا از غفلت از موارد مرتبط پرهیز کرد. اشکال این است که وقتی علت حکم اخلاقی در یک موضوع مشخص نگردید، طبیعتاً وجود یک شباهت نمی‌تواند مانع ورود موضوعات دیگر - که در عین داشتن آن وجه شبه، به این مورد نامرتب‌اند - باشد. همچنین از غفلت نسبت به موضوعاتی که علت حکم در آن وجود دارد، جلوگیری نمی‌کند (خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۳۴). برای مثال در مسئله قتل ترحمی، درست است که از حیث ترحمی بودن می‌توان آن را شبیه دیگر کارهای خیرخواهانه و کمک رساندن به دیگران دانست، اما از حیث دیگر، به برخی مصادیق قتل و تعرض به جان انسان‌های بی‌گناه شباهت دارد، درحالی‌که در این روش به همه شباهت‌ها و رابطه آنها با حکم اخلاقی توجه نمی‌شود.

۳. اساساً چنین روشی که سیر از جزئی به جزئی است، شایسته ارائه راه‌حل برای تراحم و تعارض میان دو حکم در یک مورد جزئی را ندارد (خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۳۳-۳۴). بنابراین اگر یک موقعیتی از جهات گوناگون دارای احکام متغایر بود - مانند مثال قطار و سکاندار - در این صورت چگونه می‌توان با پیدا کردن تشابه به موارد دیگر و صدور حکم، از حکم مقابل فرار کرد؟ مثلاً اگر مسئله‌ای را که سکاندار قطار با آن مواجه است با روش «تمثیل» به موقعیتی تشبیه کنیم که کسی با ماشین خود می‌تواند چند تن را بکشد یا از کنار آنها عبور کند، و حکم کنیم به اینکه سکاندار باید راه قطار را کج کند، در این صورت اصلاً به جهت دیگر مسئله توجه نکرده‌ایم که افرادی چشم‌امیدشان به رسیدن آن قطار است؛ زیرا در مثال ماشین چنین فرضی نیست و فقط کشتن یا نکشتن چند تن با ماشین مطرح است.

در جمع‌بندی نقاط منفی روش تمثیل باید گفت: اشکال اول و دوم همان اشکالاتی است که اهل منطق نیز در باب حجت و استدلال، به این روش استدلال گرفته‌اند (ابن‌سینا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶۹) و به سبب این اشکالات، روش مزبور از اتقان و اعتبار لازم در منطق برخوردار نیست و در نتیجه نمی‌توان در استدلالات اخلاقی و به‌طور کلی، هر استدلالی به آن تکیه کرد.

در رابطه با اشکال سوم باید گفت: علی‌رغم اینکه اشکال ناتوانی در حل موارد تزامم را متوجه قیاس ندانستیم، به نظر می‌رسد این اشکال به روش تمثیل وارد است. ناتوانی در حل تزامم، هرچند از یک سو به مبنای یک مکتب اخلاقی مربوط می‌شود، اما از سوی دیگر، روش حل معضل اخلاقی نیز باید به‌گونه‌ای باشد که ظرفیت حل تزامم را داشته باشد و روش تمثیل - همان‌گونه که گفته شد - چون سیر از جزئی به جزئی است، فاقد چنین ظرفیتی است.

روش سوم. موازنه متأملانه

هر گروه و صنفی مشکلات پیچیده درونی خود را با نگاه عمل‌گرایانه و نتیجه‌محور حل می‌کند و متوجه اشکالات این روش نبود، تا جایی که در برخی مسائل و مشترکاتی که از حیثیت‌های گوناگون در دو علم مطرح می‌شد (مثل پزشکی و حقوق)، گاهی راه‌حل‌های متعارض صادر می‌گردید.

پس از آمدن نظریه «عدالت به‌مثابه انصاف» جان رالز، پنجره جدیدی در باب روش‌شناسی اخلاق کاربردی گشوده شد و روشی نو که تلفیقی از روش اول و دوم بود، برای حل مسائل این علم پدید آمد.

«موازنه متأملانه» (Reflective Equilibrium) به‌گونه‌ای راه‌برون‌رفت از مشکلات هر کدام از دو روش پیشین را جمع بین قواعد و مسئله‌شناسی و مصداق‌شناسی تخصصی می‌داند که رد پای آن در نظریه «عدالت به‌مثابه انصاف» جان رالز مشاهده می‌گردد.

او می‌گوید: در فهم چیستی مفهوم «عدالت» باید منصفانه قضاوت کنیم و «داوری‌های متأملانه» را این‌گونه تعریف کرد: «داوری‌های متأملانه» داوری‌هایی هستند که در وضعیت‌هایی عرضه می‌شوند که برای اعمال عدالت مناسب‌اند و توجیهات و بهانه‌های شایع برای لغزش و ندانم‌کاری در آنها معمول نیست (رالز، ۱۳۸۷، ص ۹۳).

مراد از «لغزش و ندانم‌کاری» در بیان رالز، صدور حکم اخلاقی در موقعیت‌هایی مانند تنفر، کم‌اعتمادی، داوری‌های مبتنی بر ترس و پریشانی است (همان، ص ۹۲).

در نهایت، پس از داوری‌ها متأملانه، او موازنه مبتنی بر تفحص را مطرح می‌کند و می‌گوید: علی‌رغم همه این توجهات که داوری‌های اخلاقی باید متأملانه باشد، بازهم برای صحت داوری‌ها نیاز به موازنه مبتنی بر تفحص است. او می‌گوید:

در توصیف تلقی ما از عدالت باید جایی برای این احتمال باقی بماند که داوری‌های متأملانه به‌رغم اینکه در اوضاع و احوال مناسب و مساعد عرضه می‌شوند، بدون تردید در معرض نابسامانی‌ها و پریشانی‌های ویژه‌اند (رالز، ۱۳۸۷، ص ۹۳).

هرچند برداشت‌های مختلفی از این قسمت نظریه عدالت رالز، یعنی موازنه تأملی شده است، اما آنچه از عبارت‌های او برداشت می‌شود و برخی از مفسران او نیز گفته‌اند همین است که اصول با داوری‌های جزئی و داوری‌های جزئی با اصول تعدیل می‌گردند (محیطی اردکانی، ۱۳۹۶).

توضیح اینکه هیچ‌یک از تأکید صرف بر نظریات و قواعد اخلاقی (از بالا به پایین) و یا تمرکز بر مصادیق جزئی (از پایین به بالا) را نمی‌توان روشی کافی برای حل مسائل اخلاق کاربردی دانست. رابطه اصول و مصادیق رابطه‌ای دوطرفه است و نه یک‌طرفه. اصول را باید بر مصادیق منطبق ساخت و تحلیل مصادیق نیز نیازمند ارجاع به اصول است. بنابراین لازم است بین اصول و مصادیق تعادل و انسجامی برقرار شود. باورهای اخلاقی، هم از طریق تعمیم مصادیق به‌دست می‌آیند و هم با توسل به اصول کلی.

در این روش برخی از احکام اخلاقی (مانند نادرستی تبعیض نژادی، تعصب دینی، تروریسم، شکنجه و تعارض منافع سیاسی) که در میان مردم پذیرفته شده است، با نظریات و اصول انتزاعی اخلاق سنجیده می‌شود. با توجه به نظریات و اصول انتزاعی ممکن است در احکام اخلاقی تجدیدنظر شود و - مثلاً - قیدی بر آن افزوده شود و یا از آن حذف گردد. گاهی نیز احکام جزئی ممکن است موجب اصلاح قواعد و اصول اخلاقی شوند. این روند اصلاح و بازبینی اصول و احکام اخلاقی تا موقعی تکرار می‌شود که تعادلی بین آن دو برقرار گردد. بنابراین در هر تفکر اخلاقی نظام‌مند باید تلفیق منسجم و متوازی بین اصول عام و احکام خاص برقرار باشد. (بیچامپ، ۲۰۰۷، ص ۱۰-۱۱).

بررسی روش موازنه متأملانه

الف. نقاط مثبت

نقطه مثبتی که در این روش وجود دارد توجه به دو طرف مسئله است؛ یعنی از یک سو قواعد و اصولی که در اخلاق وجود دارد باید دقت شود و از سوی دیگر، شناخت دقیق مسئله و شرایط و جوانب آن سؤال لازم است. این توجه موجب می‌شود که این روش از برخی نقاط ضعفی که هریک از دو روش «قیاس» و «تمثیل» داشتند، مبرا باشد. البته گذشت که نقاط منفی قیاس (مانند شکاف بین نظریه و عمل و ابتلا به توجیهات پایان ناپذیر عقلانی)، برخلاف نقاط منفی تمثیل، بر خود این روش وارد نبود، بلکه ناشی از غفلت صاحبان این روش از این نکات بود.

ب. نقاط منفی

۱. اشکالات متعددی به نظریه «عدالت» رالتر شده که عمدتاً مربوط به حوزه ناتوان بودن استدلالات او برای رسیدن به نتیجه عدالت است (محیطی اردکانی، ۱۳۹۶)؛ اما اشکالی که به نظر می‌رسد از منظر روش‌شناسی به روش موازنه متأملانه وارد است این است که معیار سنجشی در توازن اصول با یافته‌های شهودی و جزئی وجود ندارد و اگر یک معضل واحد و ناهماهنگی واحد را در نظر بگیریم و بخواهیم بین اصل و باور جزئی توازن ایجاد کنیم، از آن نظر که این دو با یکدیگر تنافی دارند، یا به نتیجه نمی‌رسیم یا یکی از آن دو را بر دیگری ترجیح می‌دهیم. در صورت اول مشکل سر جای خود باقی است و در صورت دوم آنچه تحقق پیدا کرده توازن نیست، بلکه پررنگ کردن یکی از اصول یا یافته‌های جزئی است.

۲. اشکال دوم این است که از توازن میان اصول و باورهای جزئی بدون هیچ معیار بالاتری، بوی غیرواقع‌گرایی و نبود واقعیت‌های اخلاقی یا - دست کم - محور نبودن واقعیت اخلاقی می‌آید؛ زیرا اگر آنچه واقع است ملاک قضاوت شود - چون واقع تعددپذیر نیست - قطعاً یکی از آن دو مطابق واقع نبوده، خطاست و نمی‌توان هر دو اصل و باور جزئی را در صورت تغایر^۵ صادق دانست تا بخواهیم به وسیله هریک از این دو، دیگری را توازن و تعادل بخشیم.

۳. چون روش مزبور حد و مرزی برای توازن بین اصول و باورهای جزئی مطرح نکرده است، می‌توان گفت: تمام اشکالات روش تمثیل بر این روش نیز وارد است. وقتی مرز بین توصیف‌گرایی و شناخت هرچه دقیق‌تر مسئله با استدلال براساس موارد مشابه در عبارت باورهای جزئی مشخص نیست، می‌توان گفت: یکی از دو لبه این روش، همان روش تمثیل است که مبتلابه اشکالات منطقی بود.

نقاط منفی روش «انسجام‌گرایی» نیز در این روش وجود دارد، هرچند بر خلاف روش تمثیل این اشکالات به اصل این روش وارد نیست، بلکه به یک تقریر که از جان رالتر است، وارد می‌باشد. این روش را می‌توان با تقریر اسلامی ارائه داد، در صورتی که در آن نقطه مثبت توجه به قاعده و مسئله مورد تطبیق لحاظ شده و هیچ‌یک از نقاط منفی متوجه آن تقریر از انسجام‌گرایی نباشد.

نتیجه‌گیری

روش قیاس هرچند در معرض نقاط منفی منتقدان نبود، اما نتوانست تکیه‌گاه محکمی در تطبیق صددرصدی یک قاعده یا مسئله محل نزاع در مسائلی درست کند که محل تعارض چند قاعده بود.

روش «تمثیل» هم مبتلا به احتمال نبود رابطه بین وجه شبه و علت حکم بود و راه‌حلی برای صورت نزاحم نداشت.

روش «موازنه متأملانه» با توجه به اصول و قواعد، برخی خلأهای روش تمثیل، و با توجه به شناخت دقیق تر مسئله و توصیف گرای، بعضی اشکالات روش قیاس را تا حدی حل کرد؛ اما اشکال اساسی آن معلوم نبودن میزان توازن بین قاعده و مسئله و نبود معیاری برای سنجش میزان اعتبار هر یک از قاعده و شناخت جزئی مسئله بود.

این روش‌شناسی لزوم ارائه یک روش دقیق که ویژگی‌های مثبت این روش‌ها را دارا باشد (یعنی مانند روش قیاس، معتبر و برهانی و مانند روش تمثیل مبتنی بر توصیف دقیق و یا مانند روش موازنه که متأملانه منسجم و بر مبنای انسجام‌گرایی باشد و در عین حال بر مبنای اسلامی تکیه کند) نشان می‌دهد.

براساس برخی دیدگاه‌ها، روش حل مسائل اخلاق کاربردی در مکتب اخلاقی اسلام، همان روش «اجتهادی» است. براساس این روش با طی گام‌های هشت‌گانه می‌توان احکام علوم گوناگون اسلامی، از جمله اخلاق را استنباط کرد و از عهده حل مسائل اخلاق کاربردی برآمد. گام‌های هشت‌گانه عبارت است از:

- گام اول: تعیین و تبیین موضوع یا مسئله تحقیق؛

- گام دوم: گردآوری پاسخ‌های ارائه‌شده؛

- گام سوم: تحلیل پاسخ‌های گردآوری‌شده؛

- گام چهارم: جست‌وجو در منابع و متون اسلامی؛

- گام پنجم: اعتبارسنجی مستندات گردآوری‌شده؛

- گام ششم: فهم عمیق متون گردآوری‌شده؛

- گام هفتم: عرضه بر ضوابط اسلامی حاکم بر قلمرو مربوط؛

- گام هشتم: عرضه بر قواعد اسلامی حاکم بر زیست انسانی (ر.ک: شریفی، ۱۳۹۷، فصل نهم).

طی این گام‌ها برای استنباط احکام اخلاقی اسلامی از یک سو مستلزم توجه به مبنای گوناگون علوم اسلامی و از سوی دیگر، نیازمند سازوکارهای جرحی و تعدیلی در علمی نظیر اصول فقه است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۲، *الاثارات والتبیهات*، بیروت، مؤسسة النعمان.
- ____، ۱۳۸۳، *رساله منطق*، چ دوم، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- اسلامی، محمدتقی و دیگران، ۱۳۸۶، *اخلاق کاربردی؛ چالش‌ها و کاوش‌های نوین در اخلاق عملی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- اشعری، ابوالحسن، بی تا، *اللمع فی الرد علی اهل الزيغ والبدع*، قاهره، المكتبة الازهریه للتراث.
- پربهاکاران، وی، ۱۳۹۷، *روش‌شناسی فلسفی*، ترجمه هانیبه مفیدی، تهران، تمدن علمی.
- حسینی، سیداکبر، ۱۳۸۷، «اخلاق وضعیت؛ بررسی و نقد»، *معرفت*، ش ۱۰، ص ۱۲۹-۱۴۳.
- خزاعی، زهرا، ۱۳۸۹، *جستارهایی در اخلاق کاربردی*، قم، دانشگاه قم.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- رالز، جان، ۱۳۸۷، *نظریه عدالت*، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شریفی، احمدحسین و دیگران، ۱۳۹۶، *دانشنامه اخلاق کاربردی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- ____، ۱۳۹۷، *نظریه‌پردازی اسلامی در علوم انسانی*، تهران، آفتاب توسعه.
- عمید، حسن، ۱۳۸۰، *فرهنگ فارسی عمید*، چ بیست و یکم، تهران، امیرکبیر.
- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، قم، طه.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۹، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی.
- محمدپور، احمد، ۱۳۵۵، *روش تحقیق کیفی ضد روش*، تهران، کتابت.
- محمدی پیرو، احمد، ۱۳۹۶، «راهکارهای حل نزاحمات اخلاقی از نگاه اندیشمندان اسلامی»، در: *دانشنامه اخلاق کاربردی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- محیطی اردکانی، حسن، ۱۳۹۶، «بررسی انتقادی تقریر عرف‌گرایانه از نظریه اخلاقی جان رالز»، *حکمت اسلامی*، ش ۲، ص ۱۵۱-۱۶۷.
- مصباح، مجتبی و عبدالله محمدی، ۱۳۹۷، *معرفت‌شناسی*، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- Beauchamp Tom L., 2007, "The Nature of Aplied Ethics", *A companion to applied ethics*, R.G. (Raymond Gillespie) Frey, Christopher Health Wellman, New York, Oxford.
- Becker Lawrence, C, and Becker Charlotte B., 2001, *Encyclopedia of Ethics*, Garland publishing, 2nd edition, New York & London, Routledge.